

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث این است که کسی یک پولی دارد یا باید برای دینش بدهد یا برای حج، جمعی مثل مرحوم محقق در شرایع و مرحوم حکیم گفته‌اند: «الدَّيْنُ يَكُونُ مَانِعاً عَنْ وَجوبِ الْحَجِّ»، که دلیل اول ایشان بررسی شد. در دلیل دوم این مسئله مطرح است که «الدَّيْنُ حَقُّ النَّاسِ وَ الْحَجُّ حَقُّ اللَّهِ»، در دوران بین حق الناس و حق الله، حق الناس مقدم است. گفته شد مرحوم سید می‌فرماید: «و هو ممنوعٌ» و دلیل نداریم بر این که حق الناس بر حق الله مقدم می‌شود. در عروه در اینجا هیچ کس حاشیه ندارد.

فقط مرحوم نائینی یک حاشیه‌ای دارد و این حاشیه‌اش مربوط به شهادی است که مرحوم سید می‌آورد. سید(قدس سره) بعد از آن که فرمود: «و هو ممنوعٌ» (که دلیل بر منعش این است که ما دلیل نداریم برای تقدیم حق الناس بر حق الله)، شهادی آورد که اگر همین شخص بمیرد در اینجا «يُوزَعُ الْمَالُ عَلَيْهِمَا وَ لَا يَقْدَمُ دِينَ النَّاسِ». حاشیه محقق خوئی(قدس سره) و اشکال آن را گفتیم که «يُوزَعُ» در صورتی است که این مال برای هر دو کافی نباشد، یک مقدارش را برای دین قرار بدهند و مقداری هم برای حج و اگر نمی‌شود با آن حج بروند برای خیرات میّت مصرف می‌شود.

اشکال محقق نائینی(قدس سره) به مرحوم سید

مرحوم نائینی اینجا می‌خواهند اشکالی به سید کنند؛ چون سید(قدس سره) می‌گوید: «توزيع المال بعد الحياة»^[1] را شاهد بر آن می‌گیرد که پس در حال حیات هم حق الناس مقدم نمی‌شود و حق الناس در حال حیات هم اهمیت بر حق الله ندارد و فرقی بین حیات و ممات شخص نیست. مرحوم نائینی به سید اشکال کرده و می‌فرماید: «و الفرق بين حالتي الحياة و ما بعد الموت» آن است که در حال حیات مسئله اشتغال ذمه است؛ یعنی این شخص که الآن زنده است ذمه‌اش به دو چیز مشغول است: (1) اداء الدين، (2) وجوب الحج، و چون مسئله ذمه مطرح است، مجالی است برای این که بگوئیم کدام اهم است و کدام اهم نیست.

یعنی می‌گوئیم ذمه تو مشغول است و الآن هم که یکی از این دو تا را بیشتر نمی‌توانی انجام بدهی پس اول برو ببین کدام اهم از دیگری است، اگر نشد یکی اهم از دیگری، نوبت به تخییر می‌رسد، اما وقتی شخص مُرد اینجا دیگر اشتغال ذمه معنا ندارد؛ زیرا تکلیفی متوجه این میّت نیست، بلکه این مال موجود که در زمان حیات یا می‌شد با آن دین را بدهد یا با آن مکه برود، این مال مسئله دین یا مسئله حج به تَرکِ میت تعلق گرفته؛ یعنی این مال موجود را دین بدهید و حج هم از آن بدهید؛ چون اینجا تکلیف متوجه میّت نبوده و اشتغال ذمه در کار نیست.

بنابراین می‌گویند از این مال دینش را بدهید، از این مال حجّش را بدهید، بذا در اینجا دیگر معنا ندارد بگوئیم اهمّ، بلکه اهمّ در جایی است که تکلیفی در کار باشد و تکلیف جایی است که اشتغال ذمه باشد و اشتغال ذمه در زمان حیات معنا دارد و آنجا

می‌گوئیم خودش زنده است زمه‌اش مشغول است و یک تکلیف اداء الدین به او متوجه است و یک تکلیف وجوب الحج، خودش باید ببیند کدام اهم است و کدام اهم نیست، اگر هر دو ملاکاً مساوی بودند مخیر است، اما حال که مُرد دیگر زمه‌ای در کار نیست و تکلیفی متوجه این میّت نیست، بلکه می‌گوئیم این وجوب دین اداء دین و حج به این مال خارجی تعلّق پیدا کرده و می‌گوییم از این مال دین این میّت را باید داد. بنابراین، متعلق دین و وجوب اداء الدین دیگر زمه و تکلیف نیست، بلکه مال خارجی است و با این مال خارجی نمی‌شود هر دو را داد و به همین جهت باید توزیع شود و دیگر مسئله اهمیت معنا ندارد.

خلاصه آن که، تکلیف وقتی خودش بر زمه‌اش بود که با این مالش یا دین را بدهد یا حج را، پس این مال را یا باید صرف در دین کند یا حج، منتهی این تکلیف متوجه خودش بود که برود اهم را تشخیص بدهد، اما حال که مُرد الآن دیگر نمی‌توانیم بگوئیم زمه میّت مشغول است و الآن دیگر تکلیف به میّت معنا ندارد، به میّت که نمی‌توان گفت تو مکلفی به لزوم رعاية الاهمية بین هذين التکلیفین! ولی این مال این مقدارش محفوظ می‌ماند؛ یعنی این در زمان حیات خودش باید می‌آمد صرف در اهم می‌کرد؛ یا دین یا حج، حال خودش که نیست، اما باید در صرف در حج یا دین شود و در اینجا به خود این مال تعلق پیدا می‌کند؛ یعنی از زمه منتقل به عین مال خارجی می‌شود و الآن زمه کسی مشغول نیست.

برای مثال در اینجا می‌گوئیم زمه وصی دیگر مشغول به تکلیف نیست تا بخواهد رعایت اهم کند، بلکه همین که به این مال خارجی تعلق پیدا کرده توزیع می‌کند، این خلاصه بیان نائینی است. بنابراین مرحوم نائینی در جایی که سید(قدس سره) می‌گوید: دین در آن دو مورد مقدم می‌شود و می‌گوید از باب تقدیم حق الناس بر حق الله است، می‌فرماید «هذا هو الاقوى»، این اقوی است؛ یعنی در دوران بین دین و حج باید دین را بدهد، بعد می‌گوید: «و الفرق بين حالتی الحیاة و ما بعد الموت هو کونهما فی حال الحیاة فی الذمه»؛ این در حال حیات وجوب اداء الدین در زمه این شخص بوده، «فیتوقف التخییر حیثئذ علی انتفاء الاهمية»؛ این آدم مکلف است به این که رعایت اهم کند، اگر اهم نبود مخیر است، اما می‌گوید: «و یتعلّقان بعد الموت بأعیان التركة»؛ بعد از موت دیگر زمه‌ای نیست.

در بعضی از کلمات محقق خوئی(قدس سره) این است که میّت تکلیف ندارد، ولی حکم وضعی دارد که آن را جواب خواهیم داد. بعد از این که مُرد نمی‌توانیم بگوئیم زمه این میّت مشغول است؛ زیرا زمه متوقف بر حیات است، اگر مُرد مُرد و تکلیفی ندارد، اشتغال زمه معنا ندارد، منتهی این مال خارجی دیگر متعیّن است یا در صرف دین یا در صرف حج، خودش که نیست تکلیف اهم به او متوجه باشد و رعایت اهم و مهم اینجا لازم نیست و باید این مال را صرف کنند، در نتیجه توزیع می‌شود و دیگر مجالی برای رعایت اهم وجود ندارد.

اشکال مرحوم حکیم به دیدگاه محقق نائینی(قدس سره)

پاسخ اشکال ایشان آن است که مسئله اهمیت متفرع بر اشتغال زمه نیست؛ یعنی وقتی می‌گوئیم اهم بر مهم مقدم است لازم نیست که زمه‌ای مشغول باشد و تکلیفی باشد و بعد بگوئیم رعایت اهم واجب است، بلکه وقتی می‌گوئیم اهم مقدم است؛ یعنی در انجام دو تکلیف و دو فعل است با قطع نظر از تکلیف که این تکلیف متوجه چه کسی است. اگر می‌گوئیم اهم باید مقدم بر مهم باشد اینجا فرق نمی‌کند بین حال حیات و حال ممات، مرحوم حکیم در مستمسک یک عبارتی در ردّ بر نائینی(قدس سره) دارد که مقصودشان همین است که ما گفتیم منتهی با یک بیان دقیق‌تر عرض کردیم.

مرحوم حکیم در اشکال به نائینی(قدس سره) می‌گوید: «اذا كان الدين اهم كان اللازم أن لا يتعلق الحج بالتركة مع المزامحة بالدين»؛ اگر گفتیم دین به حسب واقع اهم است اصلاً دیگر حج نباید به ترکه تعلق پیدا کند، چرا می‌گوئید هر دو به ترکه تعلق پیدا می‌کند؛ بعد مثال می‌زنند: «كما لم يتعلق الميراث مع المزامحة للوصية»؛ جایی که موصی وصیتی کرده نسبت به مال، آیا حال که موصی از دنیا رفته می‌گویید: هم وصیّت به آن مال متعلق است و هم میراثیّت؟ نه، تا وصیت هست نوبت به میراث

نمی‌رسد «و لا الوصية مع المزامحة للدين»؛ اگر وصیت کرده از آن طرف دین هم دارد باز دینش مقدم است، «و لا الدين مع المزامحة لتجهيز الميِّت»^[2]؛ از یک طرف باید این میّت را تجهیز کرد و از طرف دیگر میّت دین دارد، اینجا باید میّت را تجهیز کرد، دین نمی‌تواند مزاحمت کند.

بیان فنی کلام مرحوم حکیم آن است که مرحوم نائینی مسئله اهمیّت را متفرع بر اشتغال ذمه کرد و بعد می‌گوید: کسی که از دنیا برود ذمه‌ای نیست تا بخواهد مشغول باشد و دیگر مجالی برای اهمّ بودن نیست. ما می‌گوئیم همین جا را خراب می‌کنیم. مسئله اهمیت متوقف بر اشتغال ذمه نیست، اگر دو واجب است در مقام تحقق خارجی و شارع می‌خواهد اهم واقع شود، می‌خواهد ذمه میّت باشد یا دیگری باشد فرقی نمی‌کند، ارتباطی به آن ندارد. مرحوم حکیم همین بیان را خیلی آسان‌تر فرمود که «اذا كان الدين اهمّ، لم يتعلق الحج بأعيان التركة»؛ وقتی دین اهم است دیگر حج به اعیان ترکه تعلق پیدا نمی‌کند.

اشکالات محقق خویی (قدس سره) بر مرحوم سید

خلاصه کلام مرحوم سید آن است که بعد از ممات نیز مال توزیع می‌شود و این شاهد بر آن است که وجوب اداء دین مقدم بر وجوب حجّ نیست. محقق خویی (قدس سره) سه اشکال بر مرحوم سید می‌کند:

اشکال اول

اولین اشکال آن است که اگر گفتیم بعد از حیات یعنی موقع مرگ مال تقسیم می‌شود، این توزیع مال کاشف از این نیست که دین در حال حیات نیز اهم از حج نباشد؛ یعنی این قرینه نمی‌شود بر این که بگوئیم همان طوری که «بعد الوفاة يوزع و لا مجال للاهمية»، پس در حال حیات نیز همین طور باشد. بنابراین، این «لايكشف عن عدم الاهمية للدين حال الحياة».

ایشان می‌فرماید: «فإن الميِّت لا تكليف عليه وإنما يكون ضامناً و مديوناً»؛ میّت تکلیف ندارد و فقط ذمه‌اش مشغول است، «و هذا بخلاف الحيّ فإنه مكلفٌ بأداء الدين و الحج معاً»؛ شخص زنده مکلف است هم دین را بدهد و هم به حج برود. بنابراین میّت حکم تکلیفی ندارد و این زنده است که حکم تکلیفی دارد و چون شخص زنده مکلف به هر دو است، لذا باید اهمیت را رعایت کند؛ یعنی میّت حکم تکلیفی ندارد و وقتی حکم تکلیفی ندارد باید توزیع بشود.

بعد می‌فرماید: «و لا يقاس الحكم التكليفي بالوضعي فأحد البابين أجنبى عن الآخر»^[3]؛ ما نمی‌توانیم حکم وضعی را با حکم تکلیفی مقایسه کنیم، لذا شما مرحوم سید که مورد حکم وضعی را به حکم تکلیفی قیاس کردید، یا مورد حکم وضعی را ساری کردید در حکم تکلیفی (و می‌گوئید همان طوری که اینجا اهمّ بودن موضوع ندارد پس در حال حیات هم این شخص نباید رعایت اهمیت کند)، آن حکم وضعی است و این حکم تکلیفی است و ارتباطی به هم ندارد.

پاسخ والد معظّم (قدس سره) از اشکال اول

مرحوم والد ما در جواب می‌فرماید: این که میّت حکم وضعی دارد آیا بر این حکم وضعی حکم تکلیفی مترتب است یا خیر؟ هر جا یک حکم وضعی باشد یک حکم تکلیفی برایش مترتب است، نهایت این است که تکلیف متوجه وصی و ورثه می‌شود و در این که تکلیف و مکلف اختلاف داشته باشد، اختلاف در مکلف موجب اختلاف در حکم نمی‌شود. اگر شما می‌گوئید بعد الممات این ذمه‌اش مشغول است، ورثه‌اش یا وصی‌اش مکلف‌اند، اینها یا مکلف‌اند به رعایت اهمیت هستند و یا مکلف نیستند. فرقی نمی‌کند که بگوئیم اینجا مکلف چه کسی است؟ در زمان حیات مکلف خودش است اما بعد الحیات مکلف یا وصی است و یا ورثه و اختلاف در مکلف موجب اختلاف در حکم نمی‌شود.

ایشان می‌فرماید: «و الاختلاف لا يوجب الاختلاف في الحكم»، به نظرم باید «و الاختلاف في المكلف» باشد که این «فی المكلف» در عبارت سقط شده است، بعد می‌گویند: «فإذا كان الحكم التكليفي بعد الوفاة متعلقاً بالتوزيع كما هو المفروض»؛ اگر ما گفتیم این شاهدی که سید(قدس سره) آورده مفروض این است، فتاویٰ فقها هم این است بعد الموت توزیع می‌شود و اهمیت مطرح نیست، «لا فرق بينه وبين الحياة الذي يكون الحكمان، التكليفي والوضعي متوجهين إلى شخص واحد»^[4]، این اشکالی است که ایشان بر مرحوم خوئی دارد.

پاسخ از اشکال اول

ریشه اشکال محقق خوئی(قدس سره) به کلام نائینی برمی‌گردد. درست است شاید یک مقدار اختلاف در تعبیر شد ولی ریشه‌اش به همان برمی‌گردد و همان جوابی که ما آنجا دادیم، غیر از این جوابی که مرحوم والدان از مرحوم خوئی دادند که این جواب درستی هم هست که اختلاف در مکلف موجب اختلاف در حکم نمی‌شود، اما به نظرم جواب اصلی‌تر که ریشه‌ای‌تر است آن است که اهمیت آیا به ملاک الواقع است؟ یعنی جایی که شما می‌گوئید دو واجب دارید تزامم می‌کند «بجب رعاية الاهم»، این رعایت اهم به حسب الواقع است یا به لحاظ اینکه ذمه کسی الآن مشغول شده؟ گفتیم که به لحاظ الواقع است؛ یعنی از این دو واجب عقلاً می‌گویند آن که اهم است باید انجام شود؛ خواه مکلف در زمان حیات خود این شخص باشد و یا بعد از حیات ورثه‌اش یا وصی باشند. لذا ریشه این اشکال اول مرحوم خوئی به کلام استادشان مرحوم نائینی بر می‌گردد و این اشکال وارد نیست.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

- [1] □ «هذا هو الأقوى و الفرق بين حالتي الحياة و ما بعد الموت هو كونهما في حال الحياة في الذمة فيتوقف التخيير حينئذ على انتفاء الأهمية و يتعلقان بعد الموت بأعيان التركة فلا يبقى لرعاية الأهمية موقع.» العروة الوثقى (المحشى)؛ ج4، ص: 380.
- [2] □ «و في بعض الحواشي الإشكال على ذلك: بأن الدين و الحج لما تعلقا - بعد الموت - بأعيان التركة لم يبق لرعاية الأهمية موقع. و فيه: أنه إذا كان الدين أهم كان اللازم أن لا يتعلق الحج بالتركة مع المزاحمة بالدين، كما لم يتعلق الميراث مع المزاحمة للوصية، و لا الوصية مع المزاحمة للدين، و لا الدين مع المزاحمة لتجهيز الميت فتعلق الحج و الدين معاً مع المزاحمة يدل على عدم أهمية الدين من الحج.» مستمسك العروة الوثقى، ج10، ص: 100-99.
- [3] □ «و أمّا إنكار المصنف(قدس سره) أهمية الدين من الحجّ مستشهداً بتوزيع التركة على الحجّ و الدين و عدم تقديم دين الناس، فإن ذلك يدل على عدم أهمية الدين، و إلّا لزم تقديم الدين على الحجّ، ففيه: أولاً: أن مورد التوزيع هو حال الوفاة، و ذلك لا يكشف عن عدم الأهمية للدين حال الحيوة، فإن الميت لا تكليف عليه، و إنما يكون ضامناً و مديوناً، و هذا بخلاف الحي، فإنه مكلف بأداء الدين و الحجّ، فلا يقاس أحدهما بالآخر. و بعبارة أخرى: حكم الدين حال الوفاة وضعي محض، و أما حال الحياة فالحكم تكليفي أيضاً، فلا يقاس الحكم التكليفي بالوضعي، فأحد البابين أجنبي عن الآخر.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 93.

- [4] □ «و الجواب اما عن الوجه الأول فإن حكم الدين بالإضافة إلى الميت و ان كان وضعياً محضاً الا انه لا شبهة في ترتب حكم تكليفي عليه غاية الأمر ان المكلف لا يكون نفس الميت بل الحاكم أو الوصي أو الوارث و الاختلاف لا يوجب الاختلاف في الحكم فإذا كان الحكم التكليفي بعد الوفاة متعلقاً بالتوزيع كما هو المفروض فلا فرق بينه و بين حال الحياة الذي يكون الحكمان: التكليفي و الوضعي متوجهين الى شخص واحد كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 129